

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

گنجهای راکام

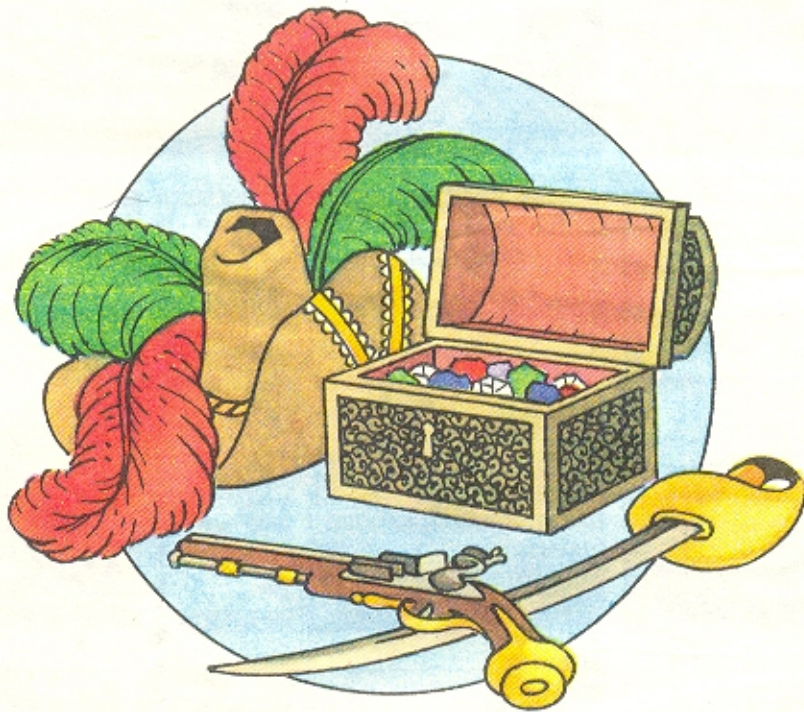


انتشارات یونیورسال

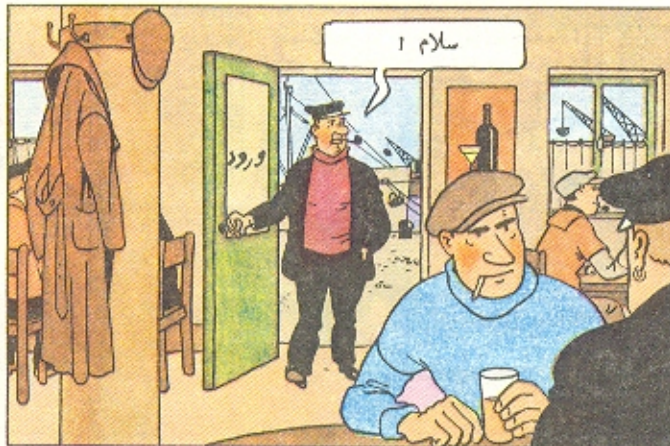
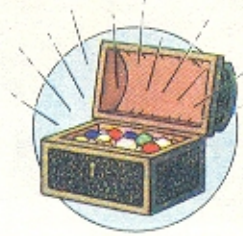
هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

گنجهای راکام



انتشارات پونیورسال

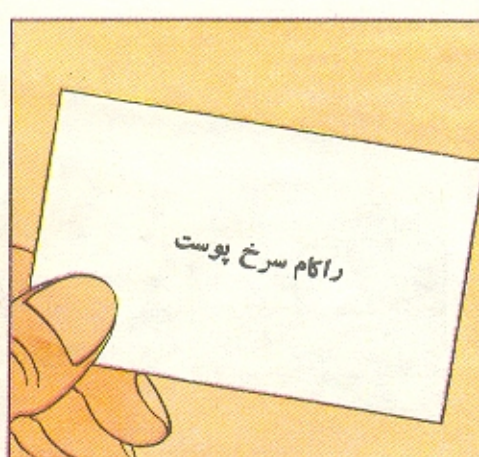


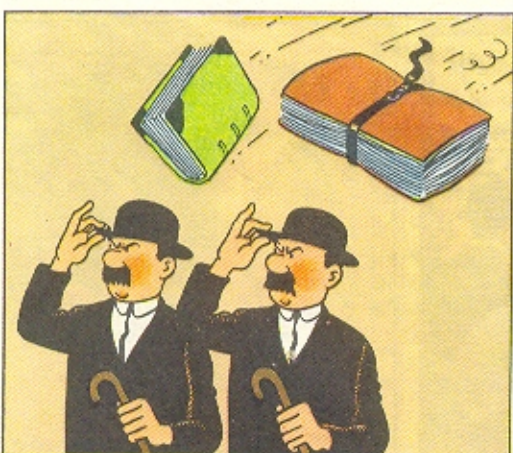
(*) به کتاب «اسب شاخدار» مراجعه شود.



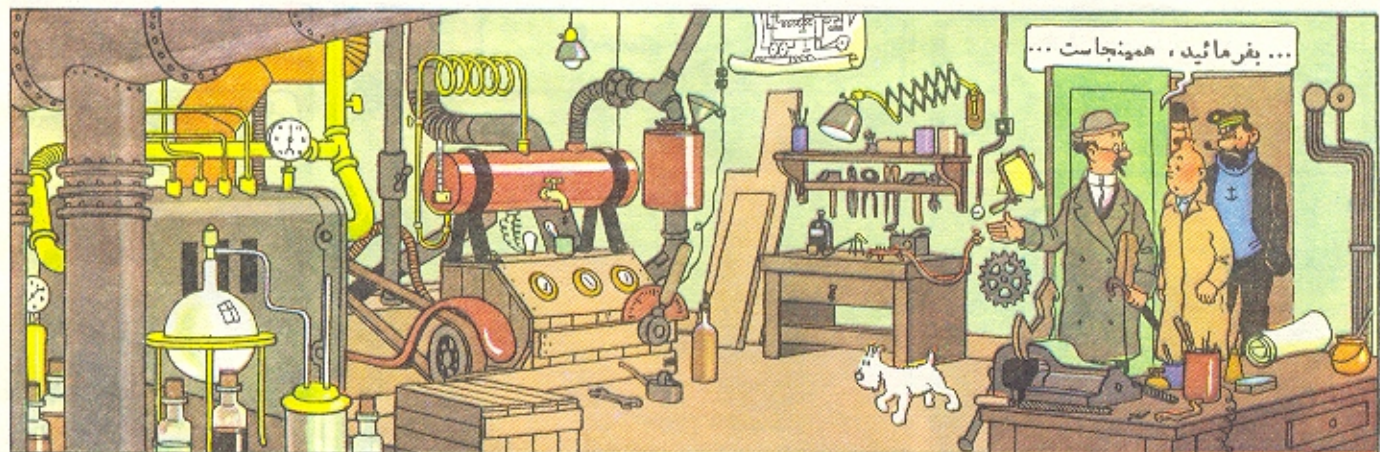
گنجینه راکام سرخ پوست
در محافل دریانوردان این روزها دالم صحبت از سفر کشتی «سیروس» است که در آتیه نزدیکی انجام می پذیرد. اسرار اطلاعات ما درست باشد - چون نهایت کوشش بهمل می آید تا راز این سفر فاش نشود - هدف از این مسافرت دریایی جستجوی بوی یک گنجینه است. گنجینه ای که به یکی از راهزنان دریایی بنام راکام سرخ پوست تعلق داشت و در کشتی در «اسب شاختار» بود. گمان می رود این کشتی در دو اواخر قرن هفدهم غرق شده باشد. آن خیرنگار معروف که درخانش در ماجرای «اسب شاختار» از اذهان عمومی بیرون نرفته و دوستش کاپیتان هاروک توانسته اند محل دقیق غرق شدن کشتی اسب شاختار را کشف کنند.

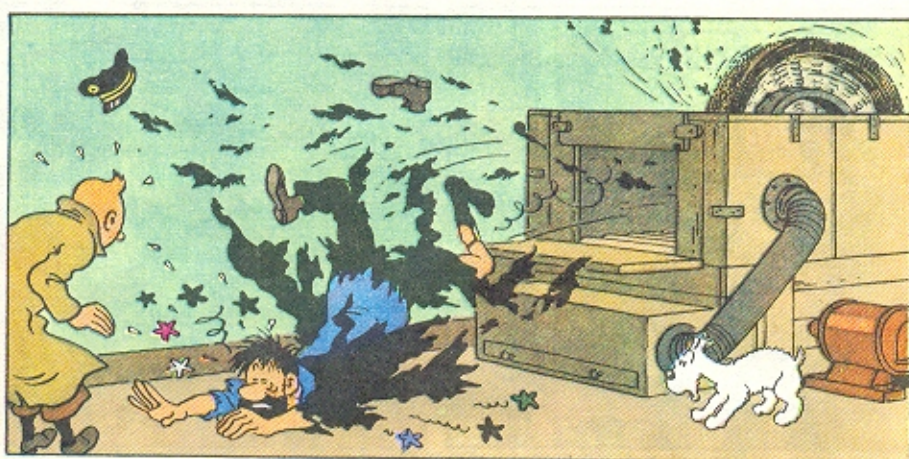














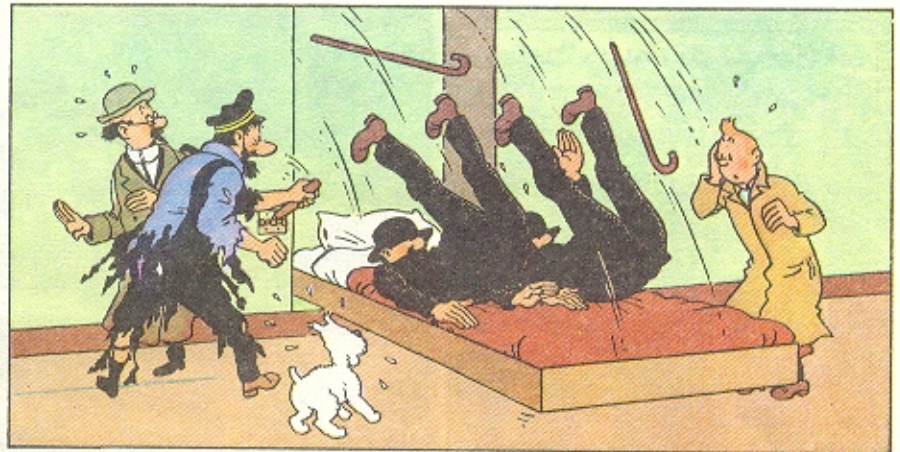
آره، با فشار این دسته
تختخواب بر میگرده جای
اولش!



مگه کلهات خرابه، چرا این
بیچاره ها رو له و لورده شون کردی!



راستشو بخوای فکر نمی کردم اینها از این
کارا کنن، ظاهرشون خیلی آراسته است



حالا کار دستگاهرو بشما
نشون میدم...



هما نظور که خودتون می بینین به نوع زیر دریایی کوچیکه، به موتور الکتریکی
داره و مخزن اکسیژنش هم برای مصرف دوساعت کافیه...



این هم دستگاهی که با اون
میشه رفت به قعر دریا...



خیلی متأسفیم آقای تورنسل، باور کنین
دستگاه شما به درد ما نمیخوره...

دوتا جا داشته باشه؟
میخواین دونفره باشه؟



نمی فهمم! خراب کاری شده! خیر آقا میکم
خراب کاری شده، دستگاهمو عمداً
خراب کردن!



چر ق!

چند روز بعد...

آره همه چی واسه حرکت آماده است، فقط باید به کلاه غواصی پیدا کنیم. سه روزه که دارم همه منازمه‌هارو زیر پا میدارم اما تا حالا نتونستم پیدا کنم!



خوب آقایون پس قبول کردین که کوچکترو بسازم... تا هشت روز دیگه حاضر میشه...



نه آقای تورنسل، گفتم به درد ما نمیخوره!

بسیار خوب



سلام، به کلاه غواصی می‌خواستیم

آه بله کلاه غواصی، لطفاً دنبال من بیاین...



اینجا را به بین کاپیتان! آره با مزه است بریم نگاه کنیم.



منظور شما از این حرف چیه؟

منظور من؛ معلومه که خیال

داری به جستجوی به گنجینه بری!



مواظب باش پسر، مواظب باش! اینو بدون که پول خوشبختی نمیآره...



بفرمائید...



لعنت بر شیطان!...



از قیافه؟ ... مکه... مکه قیافه چه طوری شده؟ ببینم توهم تو صورت من چیزی میخونی؟



معلومه؟ ... از کجا معلومه؟





۱۰۳



اما به آینه دیگه اینجاست...
باید خیالم کاملاً راحت بشه



چیزی نیست کاپیتان، اینها آینه‌های
تفریحی هستند، حالا این یکی رو
نگاه کن!
آره درسته!



وحشتناکه! چه بلایی سرم اومده!



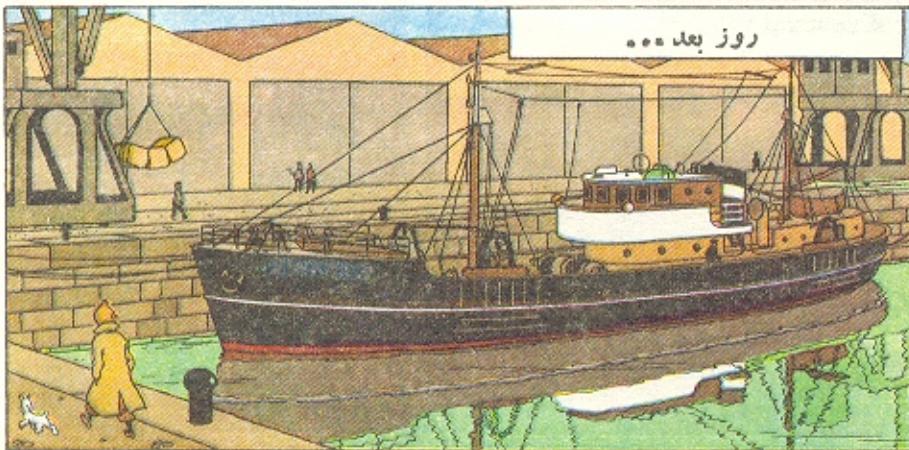
دو هزار فرانک میشه!
باشه، بعد از ظهر می‌فرستیم
بیرنش، میای بریم کاپیتان؟



از همه اینها گذشته باور کن که تو این دوره و
زمنه دیگه گنجی پیدا نمیشه...
بهتره برگردیم سرمطلبه
کلاه غواصی...



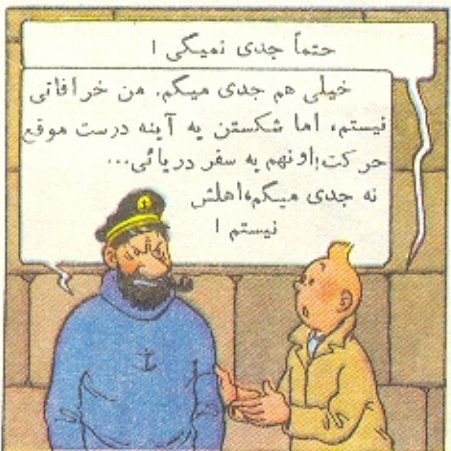
خدای من! آینه بشکنه هفت سال بدبختی
بیاره!
هفت سالو دلش کن... هفتاد
فرانک پولش میشه!



روز بعد...



به خاطر داشته باش چی بهت گفتم سرم!
تو نمیتونی گنجینه منجینه پیدا کنی!



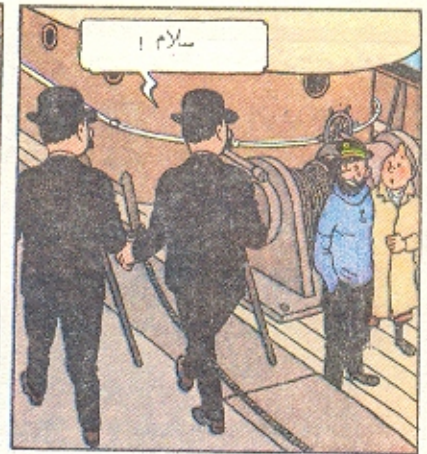
حتماً جدی نمیگی!
خیلی هم جدی میکم. من خرافاتی
نیستم، اما شکستن به آینه درست موقع
حرکت اونها به سفر دریائی...
نه جدی میکم، اهلس
نیستم!



بله خرابه، خیلی هم خرابه، من اوضاع
خوب نیست، یعنی سرما خوردم. اصلاً
راستشو بخوای، اهل این سفر نیستم!
!

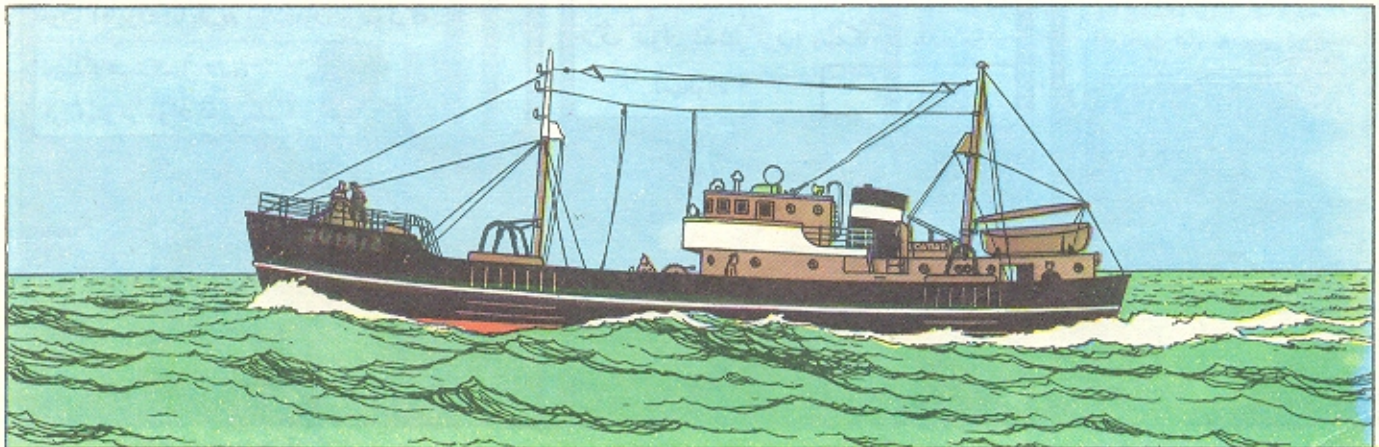
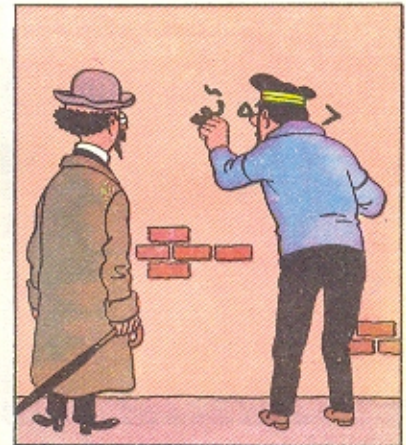
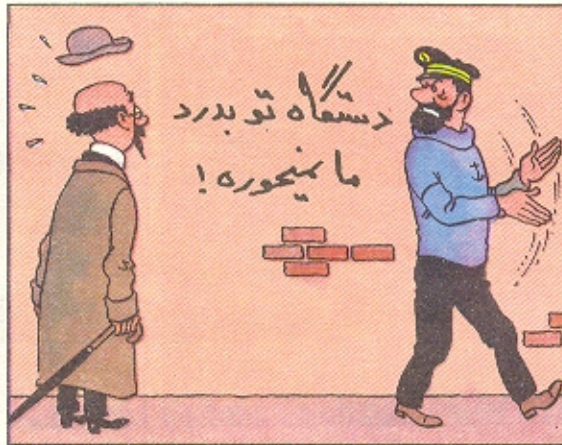
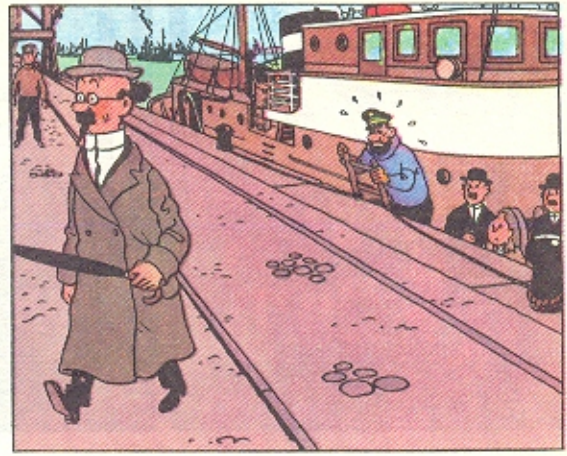


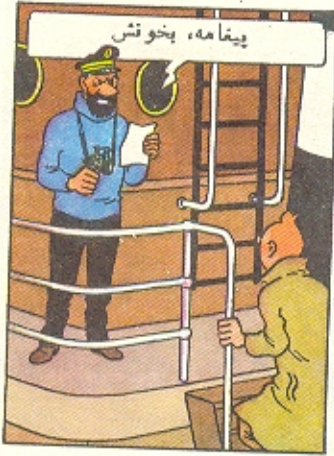
سلام کاپیتان، اوضاع دوبراهه؟
نه
خرابه!



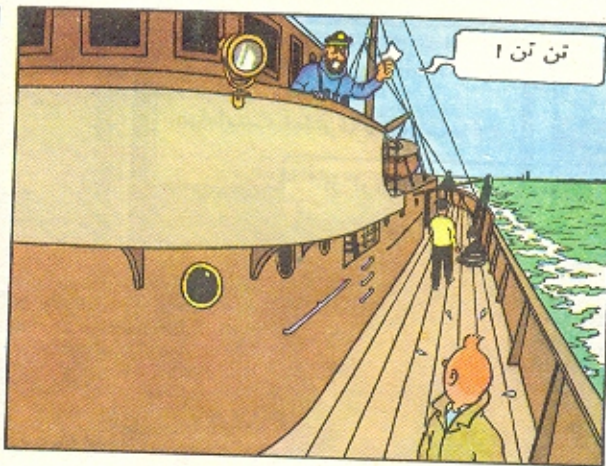
دکتر ل. دوهیر
کاپیتان عزیز،
پس از آزمایشات متعدد معلوم شد
که شما به بیماری کبدی مبتلا
شده اید.
به همین دلیل از شما میخواهم از
رژیم زیر پیروی کنید:
برهیز؛ مشروبات الکلی (شامل
شراب، آبجو، ودکا، ویسکی...)







بیگانه، بخوش



تن تن ۱



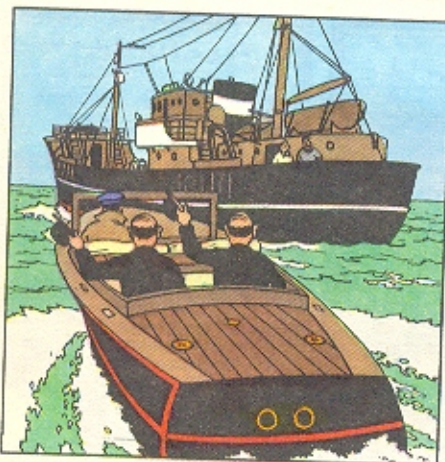
میلوی عزیز بالاخره حرکت کردیم...



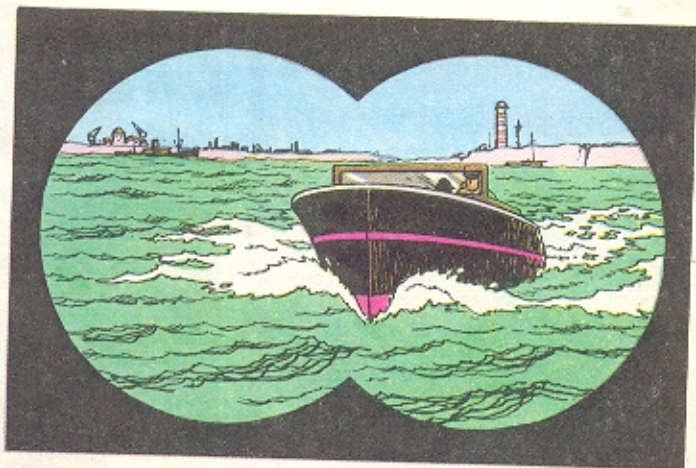
اوناهاش! به قایق موتوری داده میاد.



از فرمانده بندر به فرمانده «سیروس» لطفاً آهسته کنید. یک قایق موتوری به طرف شما میآید، مقصودش چیه؟



مسا فراشو از اینجا نمیتونم بشناسم، اگه آقای تورنسل باشه. که حساشو میرسم!



بله بما دستور داده شده از شما مواظبت کنیم. از ما مواظبت کنین؟ مگه کسی مارو تهدید می کنه؟



ما هم با شما میآئیم! با ما میآین؟



دوپونت و دوپونته، اینادیکه چی میخوان؟



بعد معلوم میشه... اول باید فکری
واسه محل خوابتون بکنم. بنارین
بییم... دوتختخواب در قسمت جلو
هست، خوبه؟

عالیه!



البته، البته، ولی بهر حال اگه ما تو کشتی باشیم
شما امنیت بیشتری دارین.

از اونم بالاتر امنیت بیشتری
دارین.



بله، دیشب آقای پسر نده عتیقه فروش
در حوالی «سیررس» دیده شده، ممکنه بنواد
کلکی بشما بزنه.

بهتره اینکارو بکنه تا خوب
حسابشو برسم!



این میلوی حقه باز به جمیه بیسکویت منو دزدیده!

نه!

میلو؟



کاپیتان دیگه به چی شده؟
اومدم!

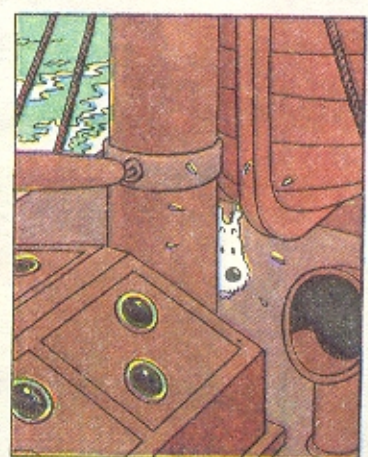


کاپیتان کاپیتان



نمیدونم کجا قایم شده، ازین به بعد
مواظب هستم تا دیگه از این کارا نکنه...

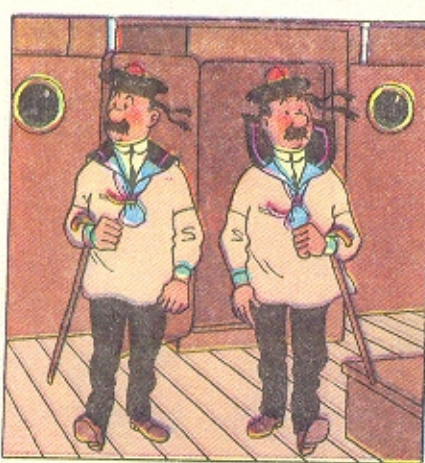
باشه.



میلو؟ میلو؟



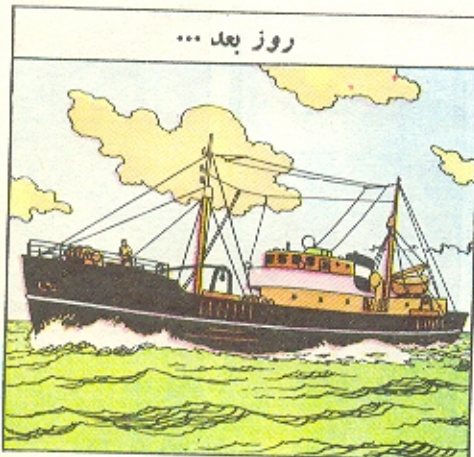
بله میلو! خودم نزدیک
آشپزخونه دیدمش!
میلو!... این بدجنس
کجا رفته؟



باید لباسونو عوض کنیم بطوریکه کسی
متوجه نشه و بعد قاطی ملوانا بشیم.
فکر خوبیه



گفتی کابین ما جاوست؟
آره، جلو.





خیال میکنی؟ خیال میکنی! وقتی آدم یکی رو محکوم میکنه باید دلیل داشته باشه، از کجا معلومه خودت اون جوچه رو نخورده باشی!



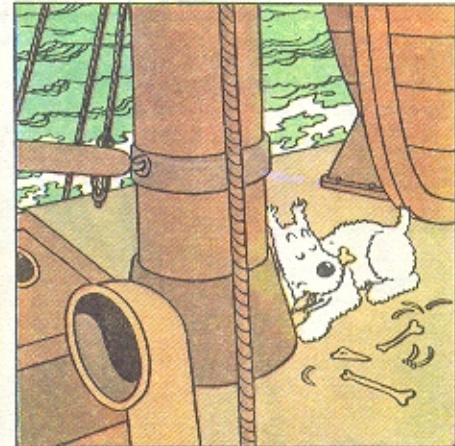
تو دیدی اون جوچه رو ورداره؟
اگه راستشو بخواین، من ندیدمش، اما خیال میکنم که...



میلو میلو، درزیده، هیچ معلوم هست کجا قاچم شدی؟!



هنگام شب...
شب بخیر، بهر حال کمی مواظب میلو باش...
راحت باش، مواظبش هستم! شب بخیر کاپیتان...



تن تن، اون بالش منو دزدیده!
دروغ میکنه، خودش لحاف منو دزدیده!



اینجا چه خبره...؟!



انکار صدای کار آگاهاست...



دزدی! خودتی!



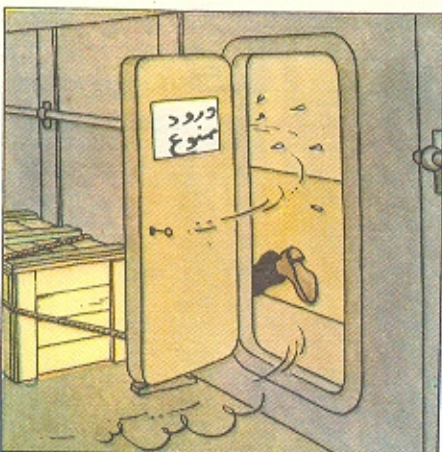
لعنت خدا بر شیطون!



دیگه بریم بخوابیم!



شما با این سن و سال خجالت نمیکشین که واسه لحاف و تشک باهمدیگه دعوا می کنین؟ واقعا خجالت داره!





همینجاست ، نگاه کن ...



رسیدیم مواظب باش!



من رفتم تو انباری که به صندوق ویسکی بازکنم ، بجای ویسکی به بمب پیدا کردم! ...



ورقه آهن؟



ورقه آهن!



چی؟



مواظب باش ، نزدیک نشو! چرا؟! بالاخره باید دید چیه.



تو این یکی چی ... باز ورقه های آهن!



بازم ورقه های آهن ، لعنت بر شیطان!



واقعا حق باتوست ، باید دید چیه ، ولی اینکه الحمدالله بمب نبود. البته که نبود ، حالا بهتره صندوق دیگه ای رو باز کنیم.



بهر حال دیگه نمیشه میلو رو محکوم کرد! ممکنه دزدی جوچه و پيسکویت کار اون باشه! اما به پتری ویسکی! ...



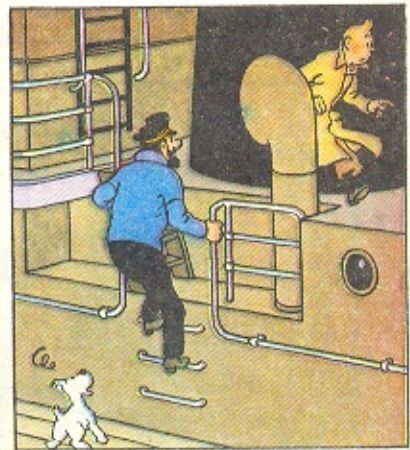
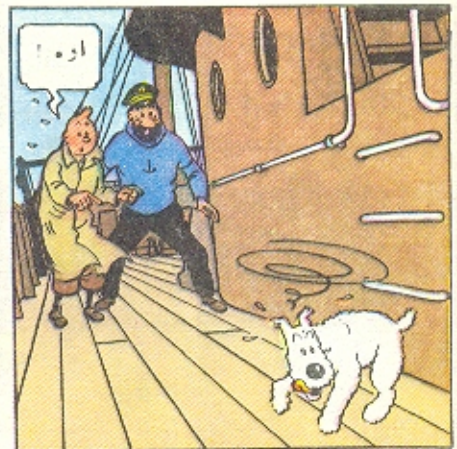
روز بعد ...



دیگه بیا بریم کاپیتان ، فردا صبح سمی می کنیم این معمارو حل کنیم.



تف به این روزگار! به قطره ویسکی هم پیدا نمیشه! آه! آه! آه! اون بدجنسی که این کلک روسوار کرده ... به چنگ من بیفته روزگارشو سیاه میکنم!





آتش بچون گرفته لعنتی
اینجا چکار میکنی !!
باشو!



خر... پش...



لعنت بر شیطان!



یه اطاق ... حتماً اصلاً واسه همین اومدم
اینجا که بهت اطاق بدم! الان میندازمت
تو انباری و تا آخر مسافرت جز نون خشک
و آب هیچی بهت نمیدم! و بسکی من چی
شد؛ و بسکی من کجاست؟



راستشو بخوابین ، بله من خیلی بدخواهیدم ،
امیدوارم حالایه اطاق خوبی بمن بدین...



بگو ببینم همونه لعنتی ، و بسکی مو چکار
کردی! و بسکی من کو؟ حرف بزن
مات ماتی جان! و بسکی من کجاست؟



بله جدا - جدا شون کردم . آخه میدونین ؟...
نمیشد همینطوری آوردش تو کشتی .
ناچار شدم پیاده اش کنم و توی چند صندوق
جاشون بدم ...



البته جدا شون کردم ...
جدا شون کردی؟ و بسکی های
منو جدا کردی؟ مقصودت
چه!



معلومه خوب تو کشتی است!
تو کشتی است؟ خدا را شکر!...



بدبخت! بی سواد! حقه باز! الان
میندازمت تو دریا ، تودریا!...
خوب شیرفهم شدی !!...



نه... یعنی... شب قبل از حرکت بود ، روی اسکله هنوز
صندوقهایی بود که قرار بود بار کشتی بشن .
من بطری هاشون رو خارج کردم و قطعات دستکاهم رو
جاشون گذاشتم ...



با و بسکی هایی که تو صندوق بودن
چکار کردی؟ هنوز تو کشتی هستن؟
اوه نه خیر!

نگاه کن ، ما حالا در محلی که در نقشه علامت گذاری شده هستیم . بزودی باید جزیره‌ای رو که کشتی اسب شاخدار نزدیکی‌هاش غرق شده ببینیم .
این جزیره تو هیچ نقشه‌ای نیست ؟



چند روز گذشت ...



متشکرم کاپیتان، متشکرم ! از شما انتظار دیگه‌ای نداشتم . از اینکه منو با مهمون نوازی پذیرفتی بشمون نمیشی !

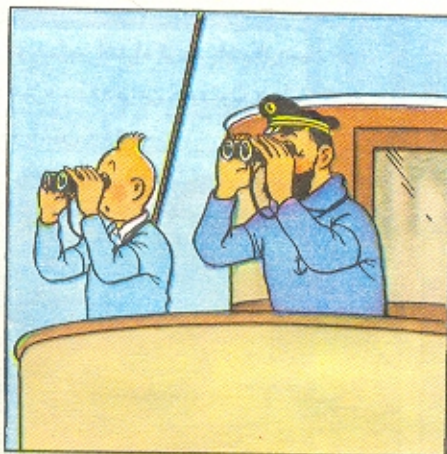


هنوز چیزی ندیدم ... تو چطور ؟

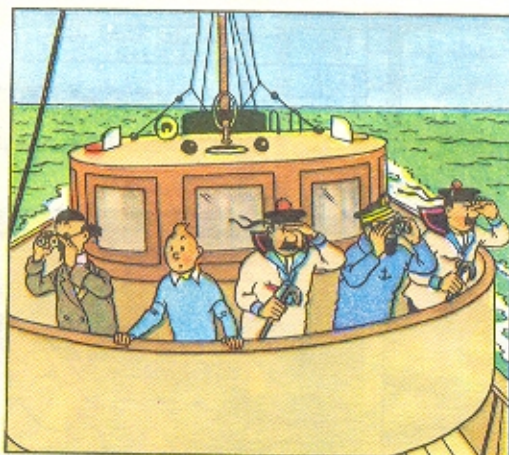
هیچی ...



نه ، آخه اغلب جزیره‌هایی رو که اهمیت زیادی ندارن تو نقشه‌ها نمیکشن . حالا باید پیدااش کنیم .



اونجا !

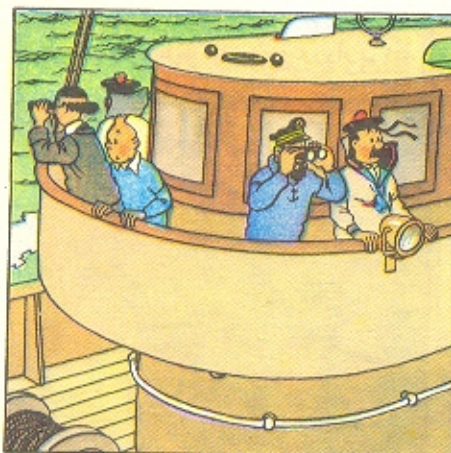


چیزی می‌بینی ؟

هنوز چیزی ندیدم . اما به اولون کسی که جزیره رو پیداکنه یه بطری شامپانی میدم .



من چیزی دیدم ، یه کوسه‌ماهی بزرگ خودم دیدمش ... !



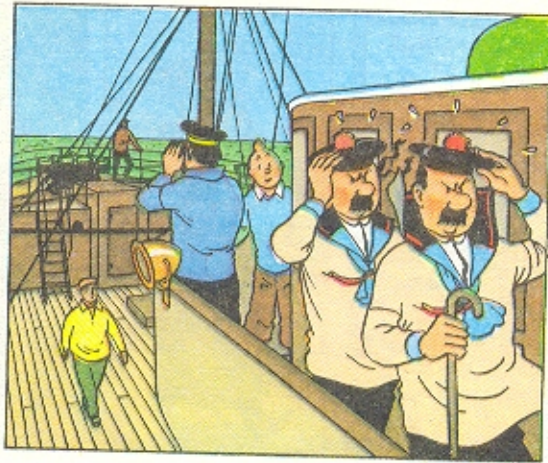
این جزیره کجاست ؟ منکه چیزی نمی‌بینم .







صد لعنت بر شیطان! این جزیره
لعنتی کجا پنهان شده!!



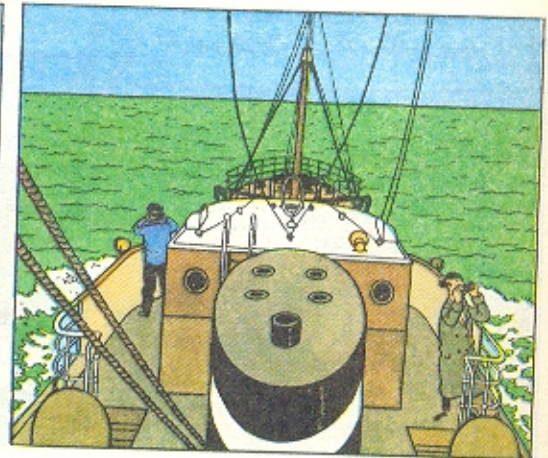
که فرمودین ، طبق محاسبه شما ما الان
وسط کلیسای سنت پیر در رم هستیم ...!



بالاخره معلوم میشه الان نزدیک ظهره ، بنابر
به محاسبه دقیق زمانی بکنم.



کم کم دارم فکرمی کنم که شوالیه
دوهادوک کولمون زده ...
راستشو بخوای منم
همینطور ...



کاپیتان، انگار ما خیلی خنکیم!...



پس ما از محل علامت گذاری
شده گذشتیم و هیچی
ندیدیم؟! ... هیچ سر در
نمی آرم! ...!



محل اشاره شده در نقشه اینته.
عرض جغرافیایی ۲۳/۳۷/۴۲
طول جغرافیایی ۷۰/۵۲/۱۵
محلی که الان در آنجا هستیم
طولش همونه و عرضش هم
۰۷۱/۲/۲۹



خوب، حالا برگردیم تا
محاسبه کنیم...



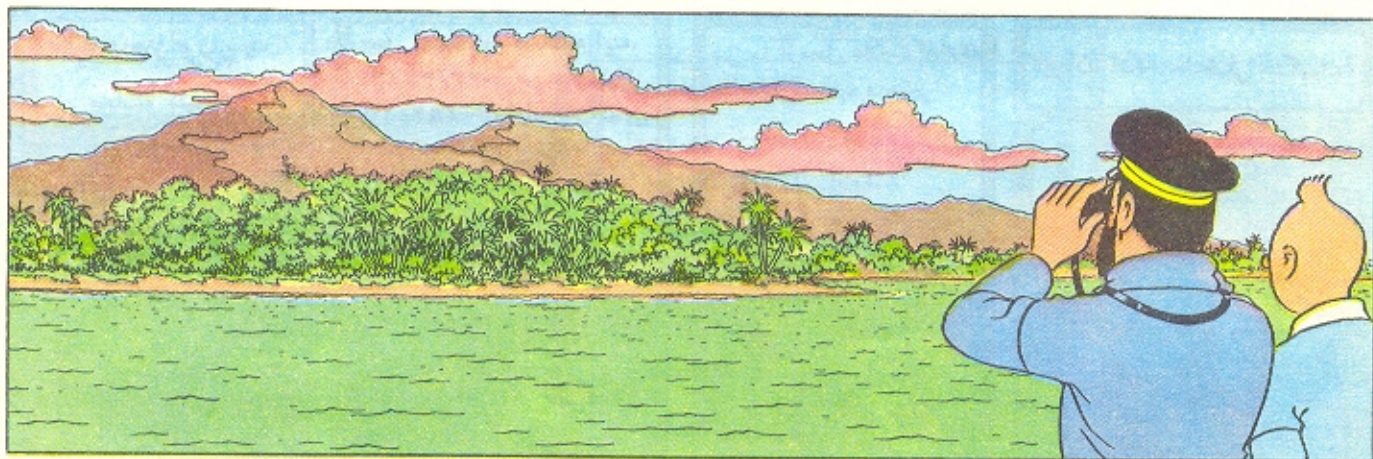
لعنت بر شیطان، حق با توست! عجیبه که
این موضوع زودتر بفکرمون نرسید؟ ما
زیادی بطرف غرب رفتیم ...
باید برگردیم!



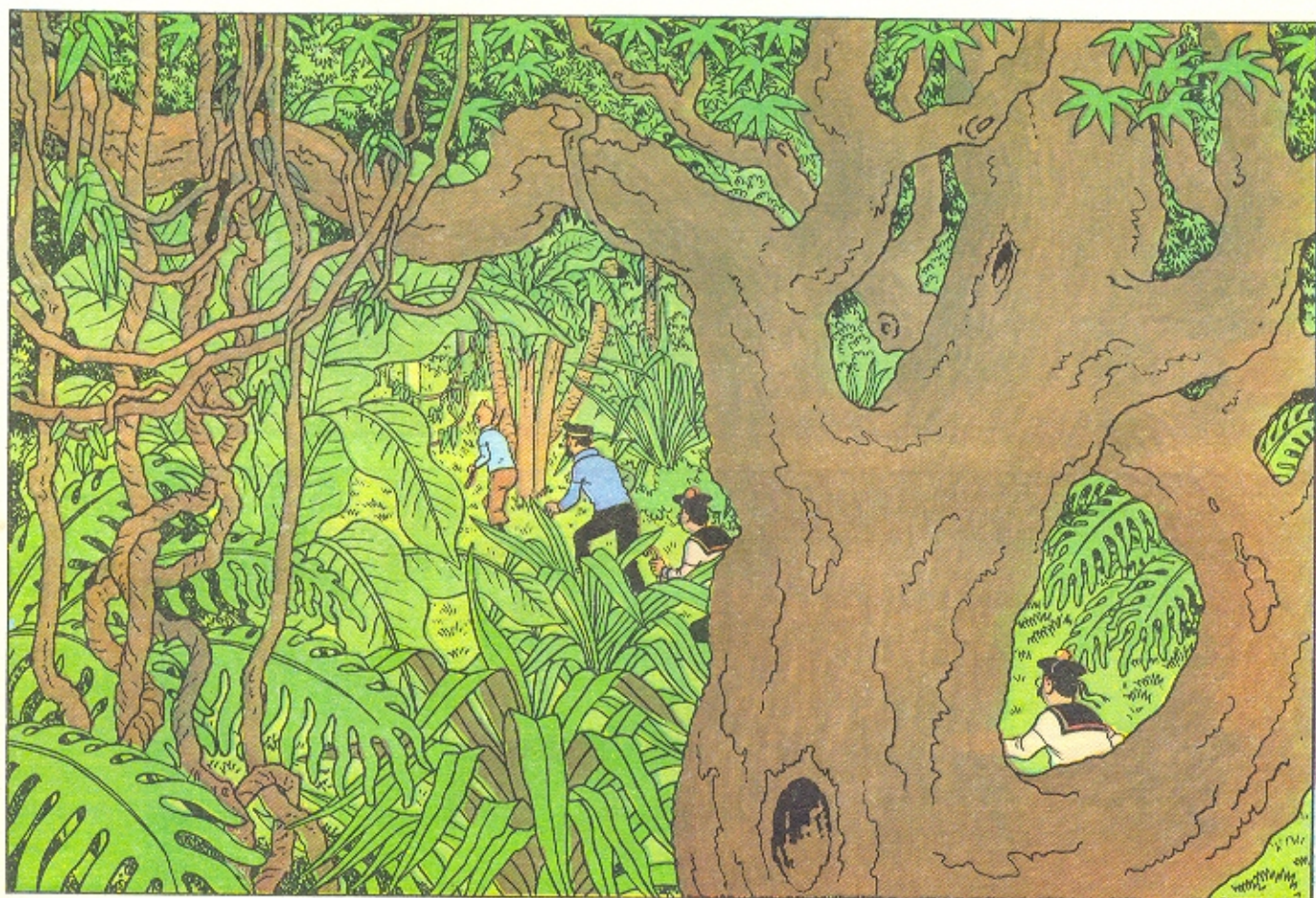
خوب اینکه معلومه ،
بله، اما شوالیه دوهادوک حتماً مثل
دریا نوردان اون وقتها با پاریس اندازه
گرفته ، بنابراین باید دو درجه بطرف شرق
بریم! ...!



متصودت چیه پسرم؟ ...
تو طول جغرافیایی رو با گرینویچ
اندازه گرفتی؟ ...!









اونارو خوردن؟ مکه اینجا
چیزه آدمخورهاست؟...

این چیزیه که ما بزودی
می فهمیم، بهتره حرکت کنیم...



چون اگه حرفت راست باشه باید اونارو نزدیک
ساحل پیدا می کردیم. نه، به این نیزه نگاه کن،
حتماً استخوانای اهالی بومی اینجاست که تو به نبرد
کشته شدن و بعد دشمناشون اونارو خوردن!



لعنت بر شیطان! من اطمینان دارم که اینها
استخوانای راهزن نایبه که در انفجار اسب
ناخدار مردن

اشتباه میکنی
کاپیتان...



شما برین من بهترتون می رسم...



بدمصب به سنگ رفته تو کفشم!



یه نظر قریونی!...
آره یه نظر قریونی، اما... اما خیلی
صعبیه!



اونجارو نگاه کنین!...



لعنت بر شیطان!



چه دهانی داره! حتماً صدایش خیلی بومی هارو ترسونده! قیافه هاشونو در نظر مجسم می کنیم، موقمی که برای دفعه اول شوالیه فریاد می زد!



اگه اشتباه نکنم باید مجسمه شوالیه دوهادوگ باشه!...



معلومه که من نبودم!...
لعنت بر شیطان!...
آره شوالیه هادوگه...



چی؟ کار تو نبود؟...



کی داشت داد می زد؟...

کاپیتان چیزی گفتی؟...



هیچکی نیست!...



صدا ازین طرف می اومد!...



لعنت بر شیطان!



مضحک قلمی خودتی! بدجنس موزی!...



مسخره! مضحک قلمی!...



کاپیتان نکنه این جزیره جادو شده باشه، بهتره زودتر بر گردیم به کس... کس... کشتی.

من میگویم که... از اونم بالاتر بر گردیم به کس... کس... کشتی.





اونجا رو نگاه کن کاپیتان!...



دست و پاچلفتی...
مضحک! مسخره!...



اگه نمی ترسی پس چرا نمیای بیرون!
بزدل آدمخوَر ، بی خاصیت!



بی خاصیت!... کاریچی
ناشی!... تورو چه
به کشتی!...



لعنت بر شیطان! طوطی ها بودن!...
آره طوطی هستن! اونو نسل
اندر نسل کلمات جد تورو بهمدیکه
منتقل کردن!...



بدجنس!...
طوطی پر حرف!...
مضحک!
مسخره!...



بگیرنا نوکتو
خورد کنه!



حالا بیرون چه بلایی
سرت میارم
بدجنس
موزی!



من کاریچی ناشی
هستم!؟ بمن گفتی
کاریچی ناشی!...؟



تفنگتو بده من! زود بده من تا حسابشونو
برسم!



اوه! کمرم درد
گرفت!
بذار واست بمالم...



تفنگم کو!... تفنگم کی ورداشت!...



ولشون کن کاپیتان! بیا بریم...

حق بانوس،
بہترہ راہ بیفتیم!



آروم باش کاپیتان!

اونا طولین!...

آدمکشا!...



لعنت بر شیطان!

نہ، پاک کم شدہ!...

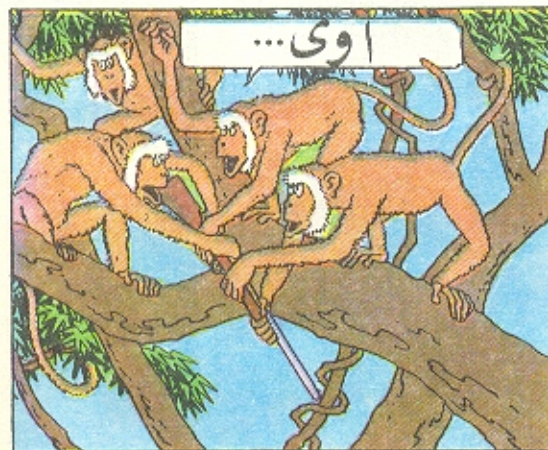


پیدا نشد!...



همین به ڈانیه پیش
اینجا گذاشته بودمش...

شاید افتاده تو علفها!...



اوی... اوی...



اوی... اوی



هیس!... گوش کن!...

این صداها از کجا میاد!...



دستا بالا!... تق! تق!

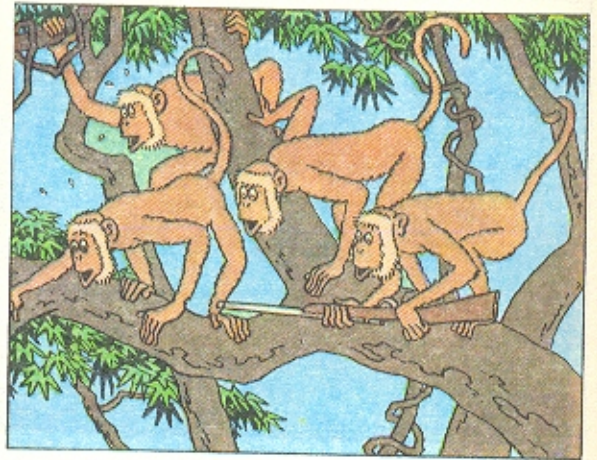
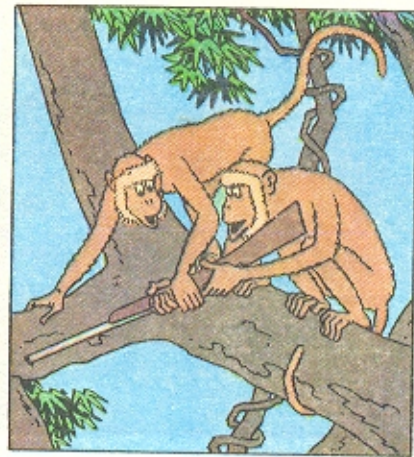
اینکرو نکن!

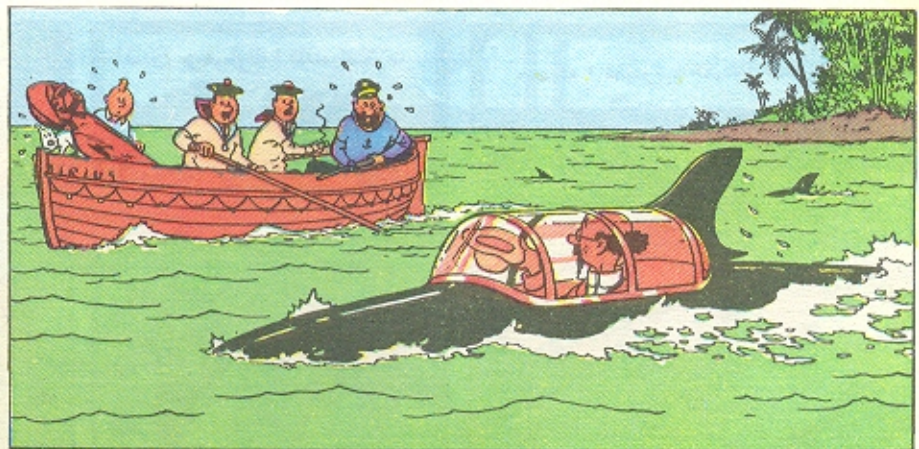
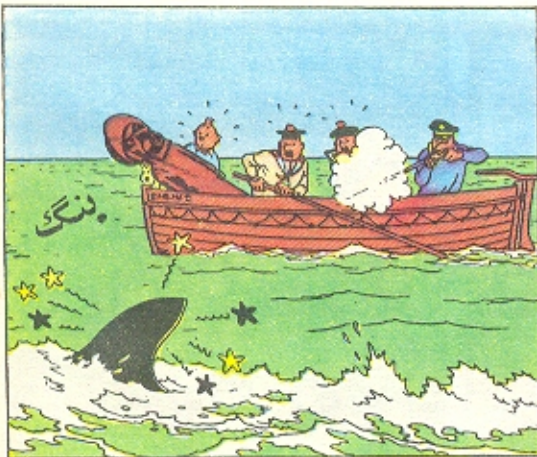
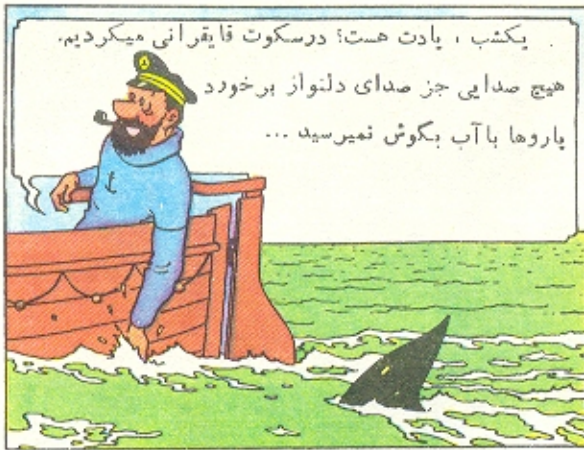


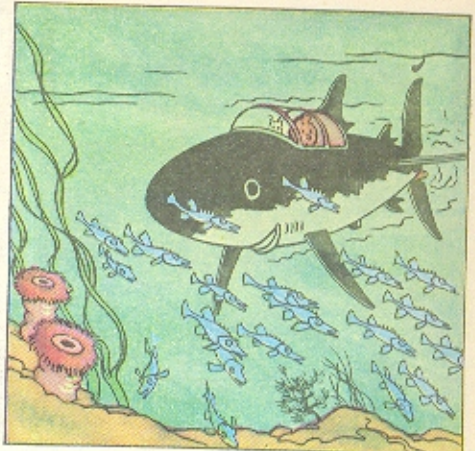
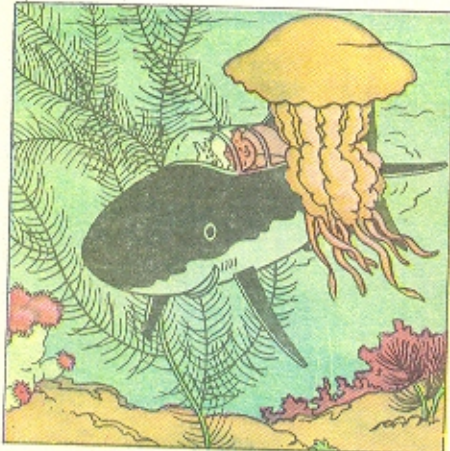
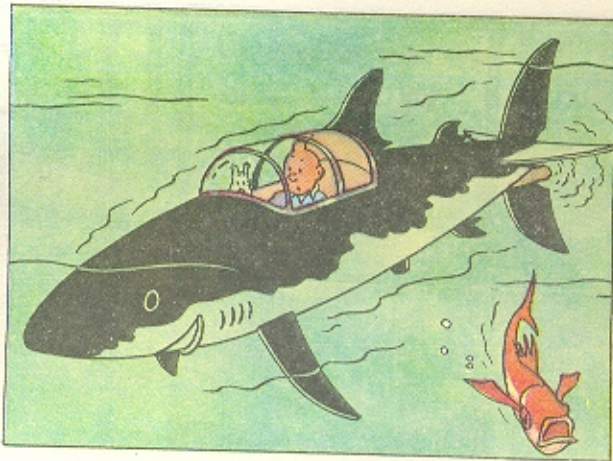
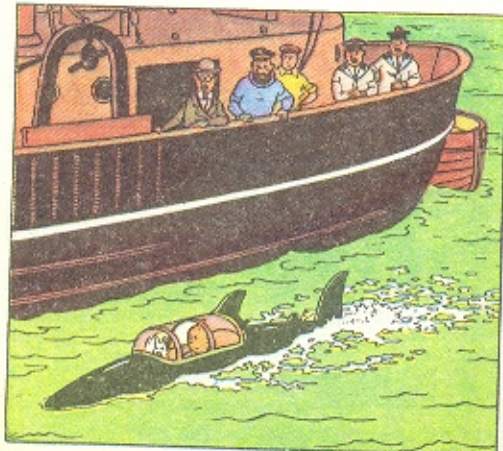
اینطوری نمیشه کاپیتان، بذار من الان اونارو
می ترسونم...

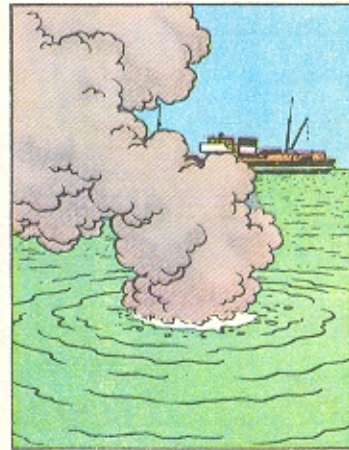
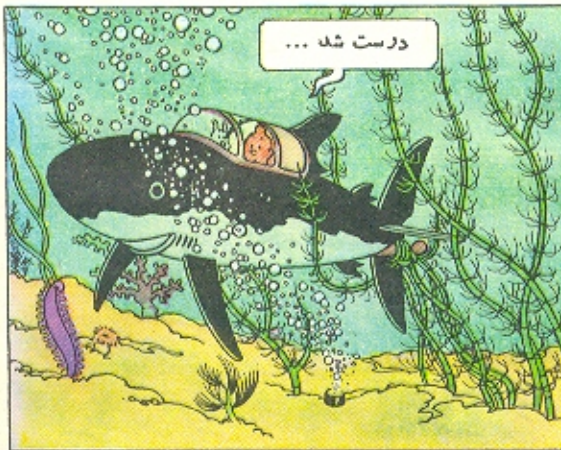
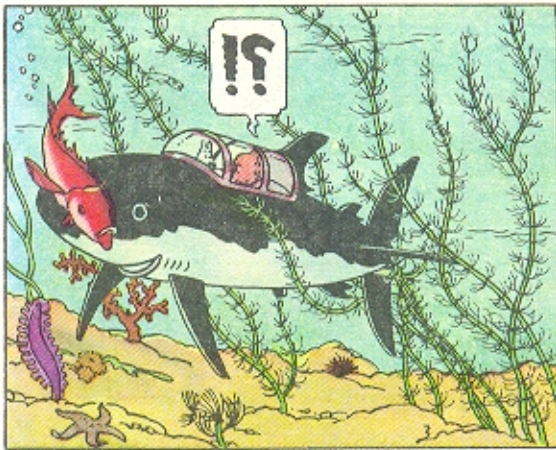


بدجنس های موزی لعنتی، آتش
جهنم به جونتون بیفته ازود تفنگو
بندازین پائین!...

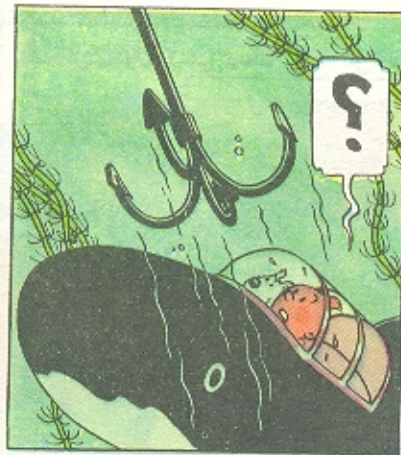


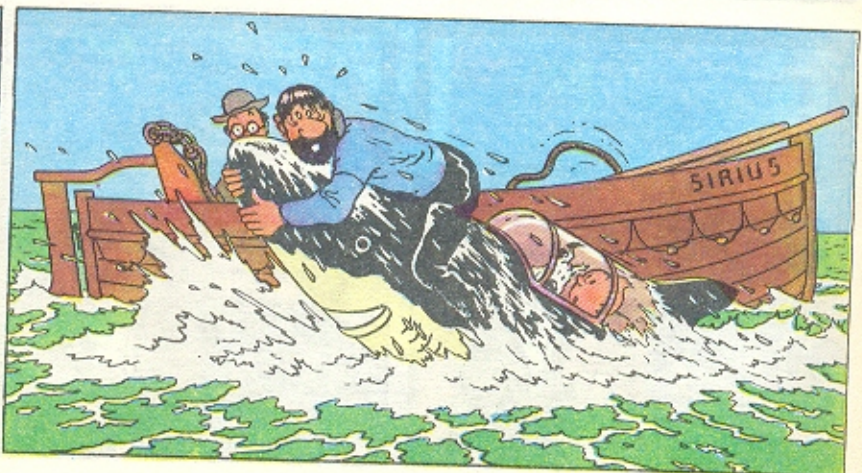
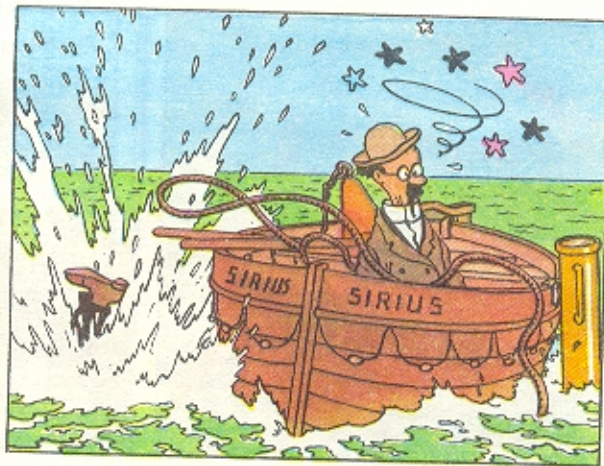
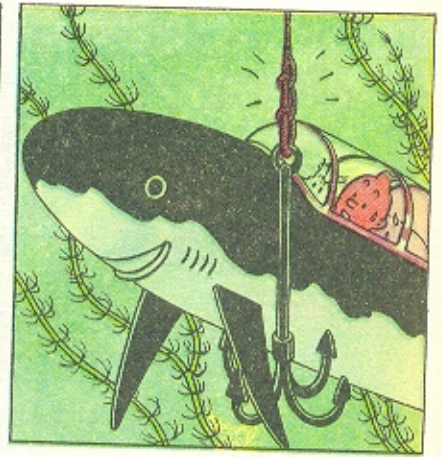


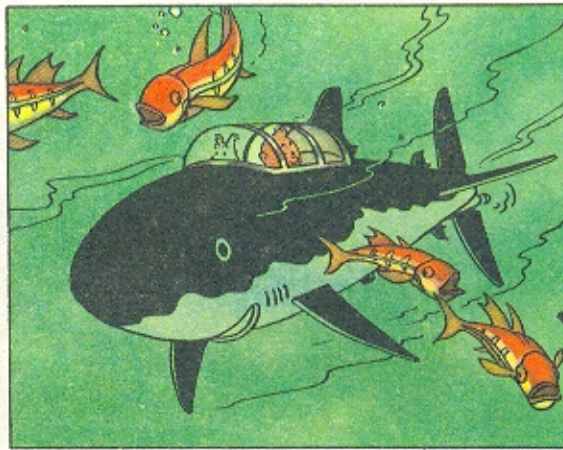


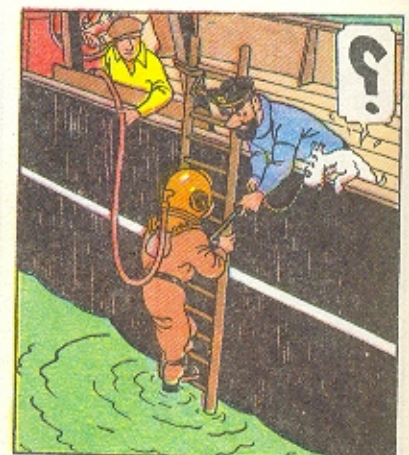


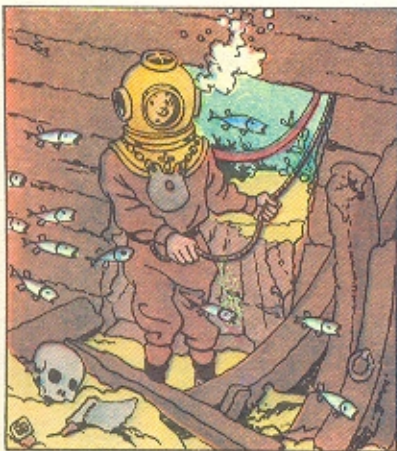
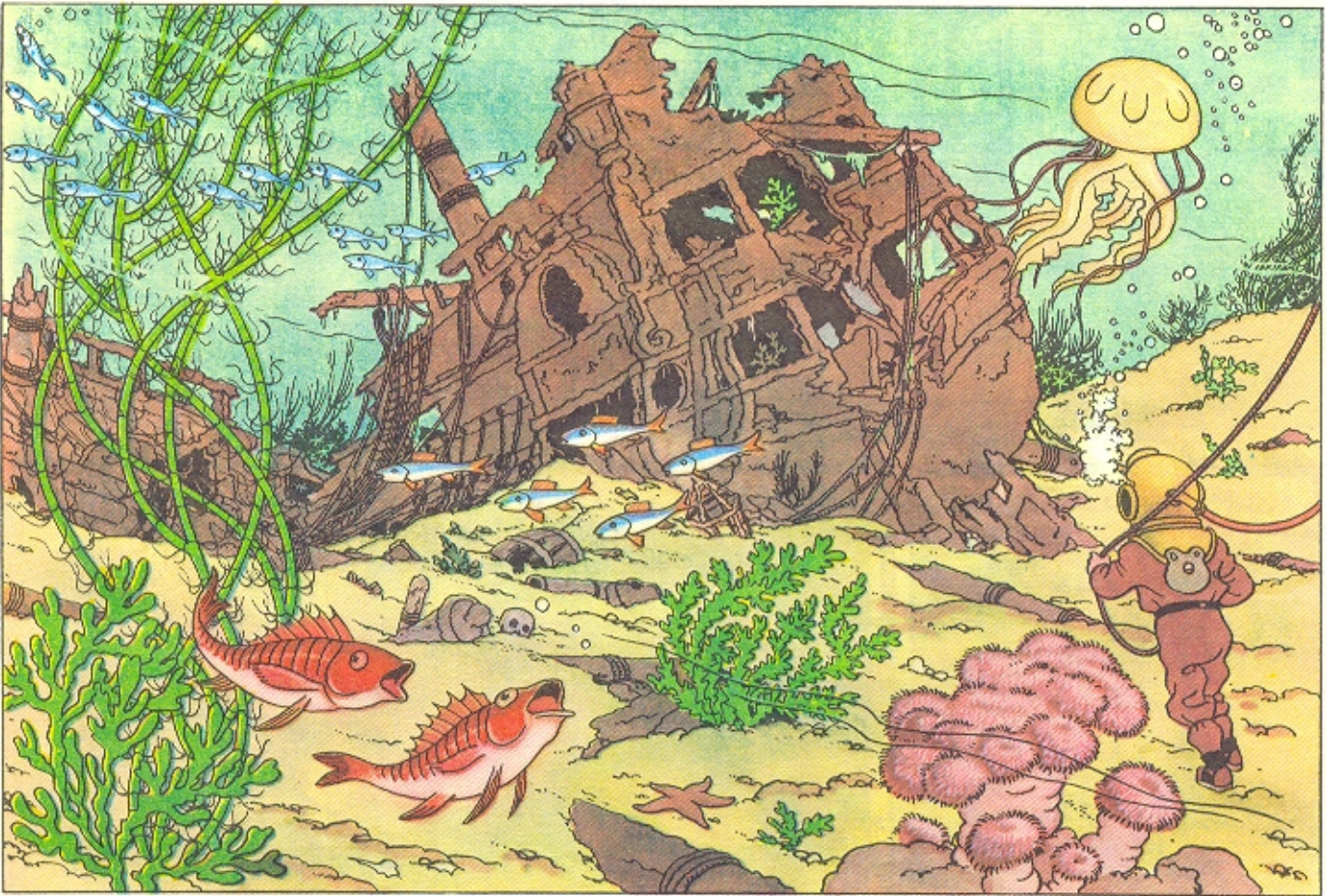
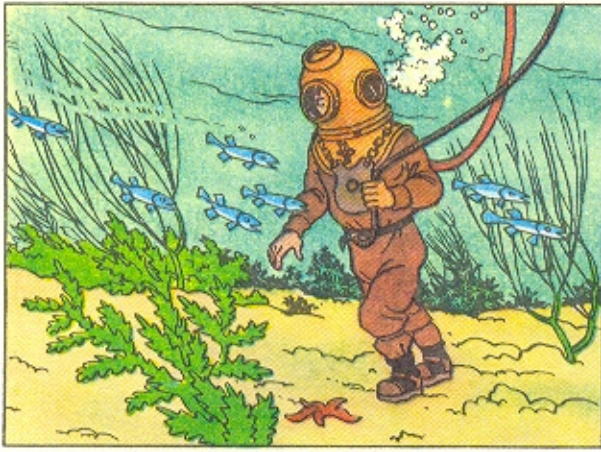


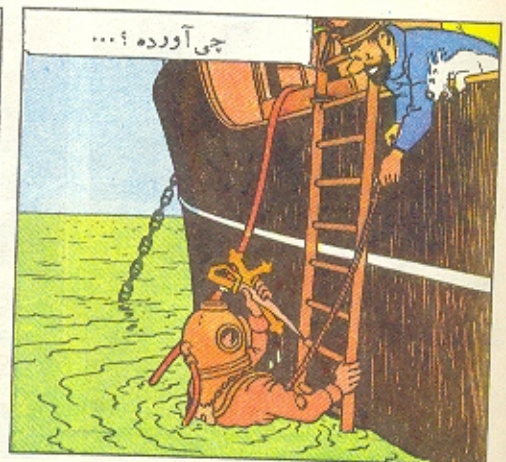




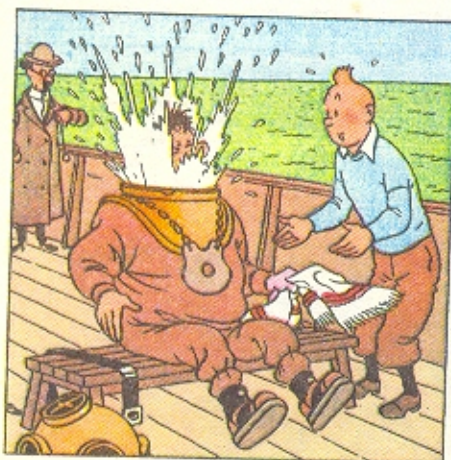
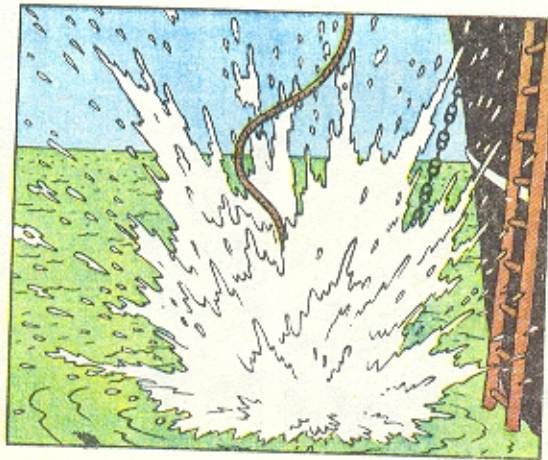


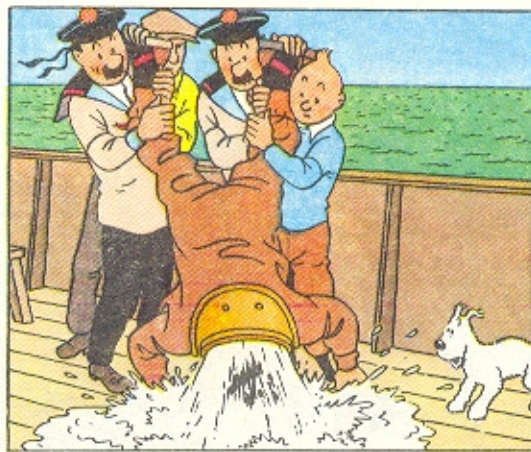


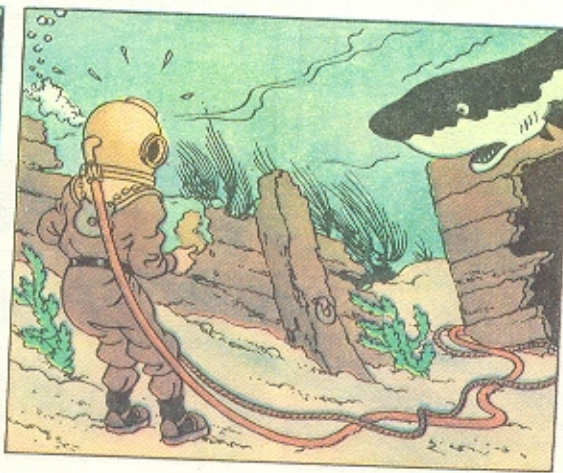
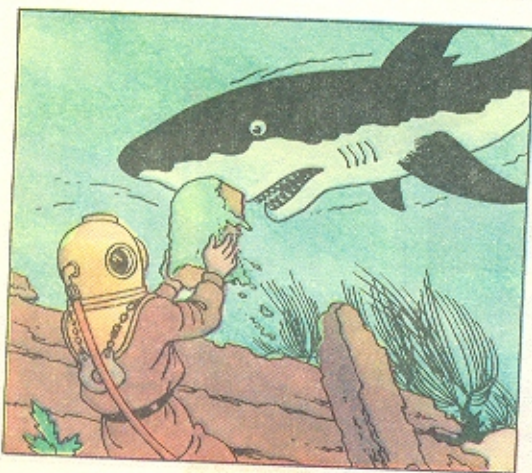


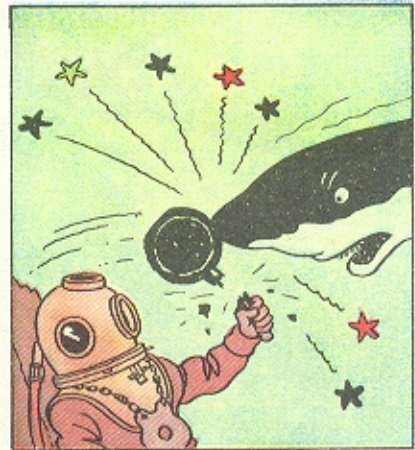
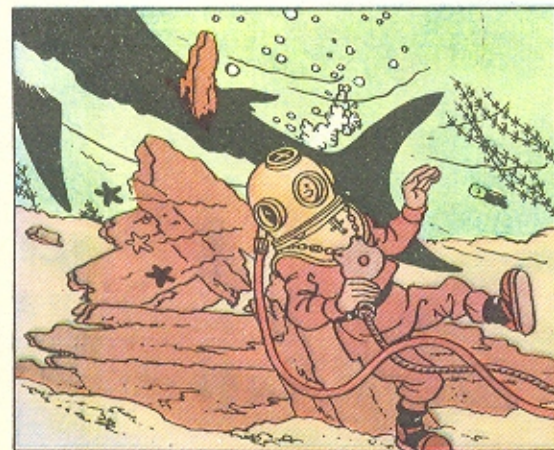
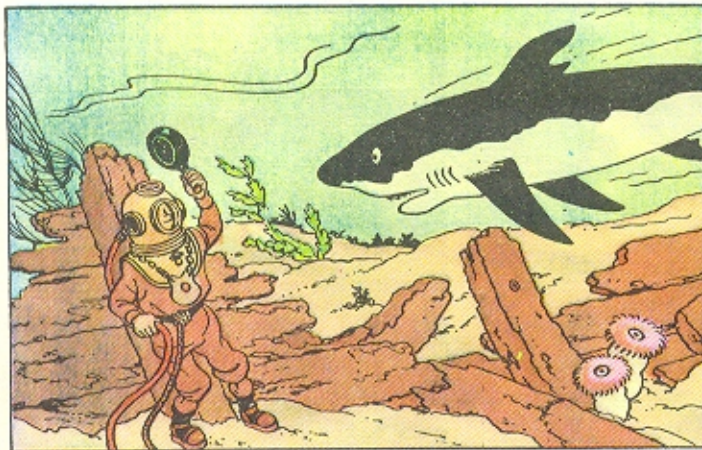
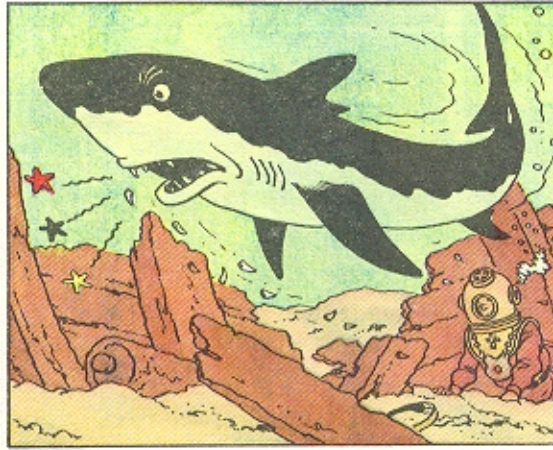
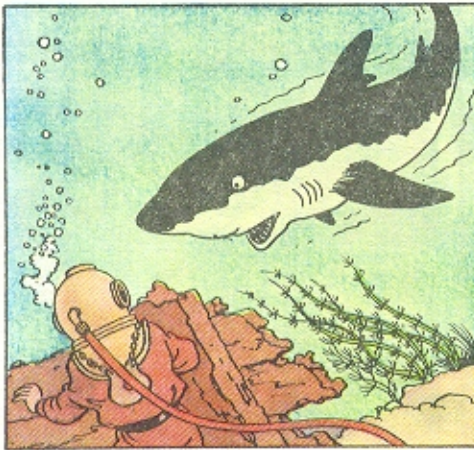










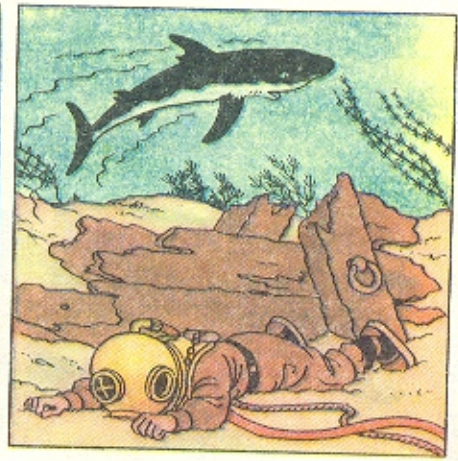




خدا را شکر
به کلاهم آمیسی نرسیده...



خدای من!
چه ضربه ای!



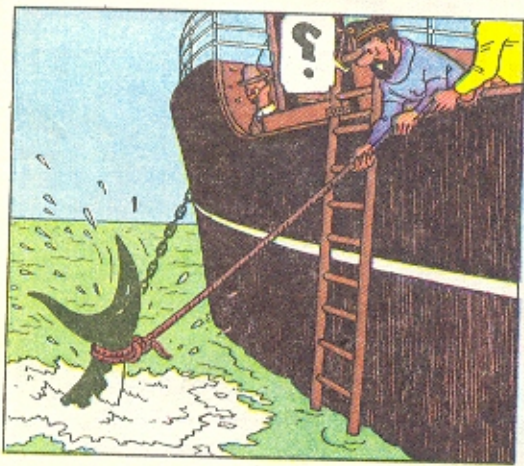
مثل اینکه خوابش برده...
حالا وقتشه که صندوقچه رو به چنگ بیارم...



اگه اشتباه نکنم
مست کرده!



?



?



لنت بر شیطون!
چرا اینقدر
سنگین شده؟...



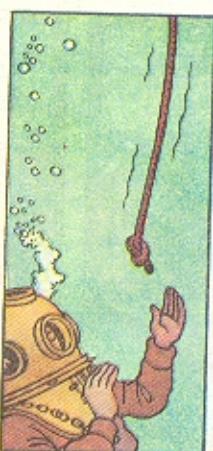
حالا خواهید دید، گنجینه رو
پیدا کرده...



دوبار طناب رو
کشیده، میخواد
بیرونش بیاریم...



حالا نوبت منه که
برم بالا...
نمیدونم کاپیتان
چی میکنه...



بهتره از خودش پرسیم...
درسته، زود به طناب دیکه
بفرست و بیارش بالا...



یه کوسه ماهی، لنت بر شیطون؟
این پسره رفته واسه ما
کوسه ماهی شکار کرده؟
حالا باین جونور چکار کنیم؟





یه صلیبه ،
هکّه نوست ؟...



یه صلیب ؟ کجاست ؟...
نه اون صلیب رو می گم که
تو جزیره است ...



میدونی اون صلیب که اونجاست چیه : ...



هورا... هیپ... هیپ... هورا!...
من فهمیدم !



لعنت بر شیطان ، واقعاً یه صلیبه !...
عجیبه ! من قسم می خورم که
یه صلیبه ...



کاپیتان ، آقای تورنسل راست می گن !...
یه صلیب اونجاست ، تو جزیره !...
جدی میگی ؟...
یه صلیب ؟...



عجله کن کاپیتان ، بگو وسایل رو بذارن
توی قایق ، باید بریم
به جزیره



والس رقصیدن... باتو... چه خوبه !



آقای تورنسل ،
آه آقای تورنسل ، مارو
نجات دادی !



ما خیلی مدیون شما هستیم !
آه آقای تورنسل
حیون
هستون



هورا ، دویونط دویونط !
بیل و کلنگ و ردارین
بیاین تواقیق !



بله کاپیتان ، گنج زیر اون صلیبه ! متن نقشه
خاطرت نیست : (... و صلیب عقاب خواهد
درخشید)... این همون صلیبه !...
لعنت بر شیطان ! حق باتوست !



بدجنس ، حقه باز! ...

سلام ، برادر عزیزم! ...



نه! باور نمیکنی! ...

البته، البته، به صلیبیه ...



حیوان چیه بابا! کفتم به کمک شما بود که ما کنج رو پیدا کردیم.

آه! آره ، من مطمئنم که به صلیبیه! ...



خیلی عجیبه! اینا دیکه چیه! ...



بفرمائید، اینهم صلیب عقابا

بله؟ من که گفتم، حالا این صلیب هست یا نه! ...



هورا! پیدااش کردم!



اینجا دنبال چیزی می گردین! ...



شروع کنین آقایون ، هر کی کنج رو پیدا کنه به بطری مشروب پیش من داده!



به تقویمه ... جد تو هم مثل رو بنسون کرو زونه عمل کرده ... روزهارو شمرده ، واسه هر روز به خط کوچک و واسه جمعه به خط بزرگ ...



لعنت بر شیطان ، دیکه اون یاقندولو بنداز دور و به کمکی بما بکن! ...

باز طرف غره به آره.



!



معلوم هست
اینجا دنبال
چی میکردن؟...



اما نه ، غیر ممکنه!
چی! چی غیر ممکنه!...

که گنج اینجا باشه!...
چ... چی؟ چرا!...



فکر کن کاپیتان... تصور کنیم که سوالیه با گنجها کشتی اسپ
شاخدارو ترک می کنه، چرا باید اونارو اینجا دفن کنه؟
اگه توبه جاش بودی چکار می کردی؛ روزی که میخواستی
جزیره رو ترک کنی گنج رو هم بدون شك با خودت می بردی.



گنج باید احتمالا تو دریا باشه...
ما اشتباه کردیم!
همه تقصیر این تورنسل
کله پو که، لعنت بر شیطان!



بله همه اش تقصیر خود تونه...
بله خودمو کشتم تا حالیت کنم
که طرف مغربه!



مغرب!... مغرب!...
حالا می فرستمت مغرب
تا کویف کنی!



وای!

دیگه رفته به مغرب!
دیگه از شر این پاندول
لعنتی خلاص شدیم...!



عوعو!



هاها... دیگه رفت زیر خاک
این پاندول لعنتی...!



خب! دیگه حرفشو
نزنیم! راه بیفتین
بر می گردیم...



مثل اینکه اوضاع
خرانه!...





آخه کدوم گوری ممکنه
رفته باشن !



کاپیتان تویه خورده استراحت کن تا من برم این دوتا
پهلوان پنجه ها رو پیدا کنم

باشه، برو



ما ؟ داریم چاله رو بر می کنیم ، لازمه ،
آخه ممکنه آدمای سر بهوا بیفتن توش ...

معلوم هست اینجا
چکار می کنین ؟



انگار صداشونو می شنوم ...



تن تن کجا رفته ؟ ...
به غربا



تلمبه زدن شروع
شد

امیدوارم این پانزدهم هر چه
زودتر برسه ، دیگه از اینکار
خسته شدم ...



هر چی تو بگی ...
تازه وقتمون هم تلف نمیشه،
اینطوری میتونیم بعضی از قسمت های
کشتی ، مخصوصاً مجسمه روی
دماغه شو بیاریم بالا ...



روزی بعد ...
واقعاً خیال داری به جستجو ادامه بدی ؟
یه چند روز دیگه ادامه میدم کاپیتان.
امروز نهمه ، اگه تا پانزدهم چیزی پیدا
نکردیم دل می کنیم و بر می گردیم ...



12
شنبه دوازدهم



11
جمعه یازدهم

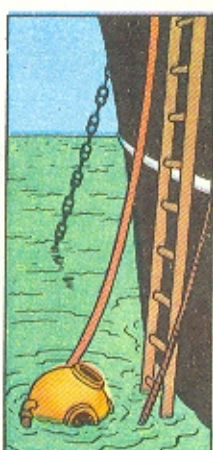
نمیدونم سر تورنسل
چی از منده چهار روزه
که از اطاقش بیرون
نیومده



10
پنجشنبه دهم



راستی ، امروز
تورنسل رو ندیدم ،
نکنه مریض شده
باشه ؟ ...



13
یکشنبه سیزدهم
هیچی پیدا نکردم
... کاپیتان ...

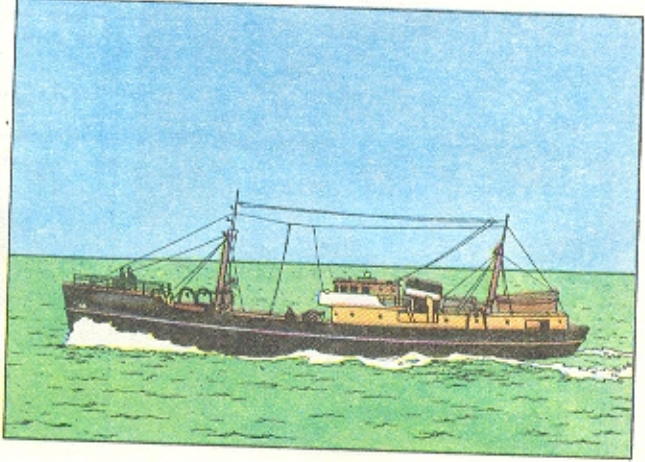
14
دوشنبه چهاردهم

15
سهشنبه پانزدهم

؟

اهه ... بله،
چی شده، انکار...

بله... نه اشتباه
نمیکنم، باید به
کاپیتان خبر بدم!



بین کاپیتان، بدشانسی
نباید اوقاتمون رو تلخ کنه،
البته خوف شد که این وضع
پیش اومد اما ...

کاپیتان، کاپیتان، کشتی داره راه می‌ده!
پس می‌خواستی چکار کنه؟
تانگو برقصه؟ ...

آه، حالا فهمیدم! شما بالاخره
متوجه شدین که کشتی اسب
شاخدار اینجایی که دنبالش
می‌گشتین نیست و حالا دارین
بطرف مغرب می‌رین ...
حالا فهمیدم ...

زود باش! یامن بها بهمین! ...

این چیه؟ ... پس این چیه؟ ...
نکنه مجسمه گاو بالدار باشه!

واقعاً اسب شاخداره! پس چرا پاندولم
طرف غرب و نشون میداد؟ خیلی عجیبه...

16 چهارشنبه
17 پنجشنبه
18 جمعه
19 شنبه
20 یکشنبه
21 دوشنبه
22 سهشنبه



خوب کاپیتان، دیگه اودمم باشما خداحافظی کنم ،
فردا صبح می فرستم ماشین منوبیرن ...

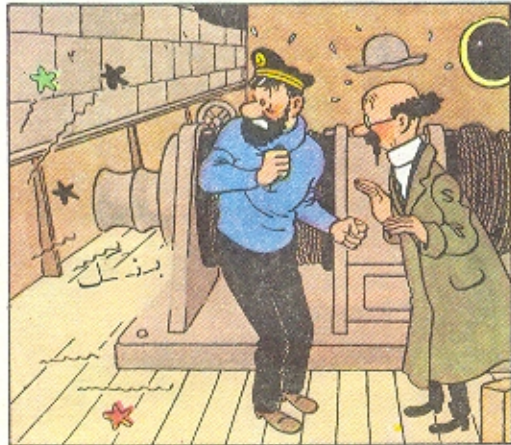
باشه، باشه .



الو ، زوزه توهستی ؟ زود برو
بندر ، «سیروس» اومده ،
یه مقاله خوبی واسم تهیه کن !



الو! بله، دفتر روزنامه
است بله ، چی کشتی
سیروس ؟ وارد بندر
شده ؟ مطمئن هستین ؟
خوب ، خیلی ممنونم...



بله، بله، تحت توجهات شما از اقامت در
کشتی خاطراتی فراموش نشدنی دارم...
منم همینطور ا...



حالا اجازه بدین کاپیتان تا از شما تشکر
کنم ، شما خیلی بمن خوبی کردین ...
خوب خوب.



اما من خیلی گرفتارم ، آقای تورنسل
منشی منه وبهمه سؤالات شما جواب
میده ...

خوشوقتم ...



همینطوره ا حالا خیال داریم
مقاله هیجان انگیزی درباره
سفر شما چاپ کنیم . ممکنه
چیزایی در این باره بیا
بگین ؟...

باکمال میل ...



اجازه می خوام خودمو
معرفی کنم ا زول روزه از
دفتر روزنامه ...

روزنامه ؟ همون
روزنامه ای که خبر
حرکت مارو چاپ
کرده ؟...



من ... عذر می خوام نردبان از
زیر پام دررفت ...



نه ، پرسیدم گنجی که پیدا
کردید چی هست ... طلاست ..
مرواریده ؟ ... الماسه ؟

چیزی که می گین باور
کردنی نیست !



بله می فهمم !... خوب حالا
بگید این گنج چی هست ؟

نه ؟ ممکن نیست ؟



مطمئنم که باید توهمین
چمدون باشه ...

متشکرم خودم
می برمش ...

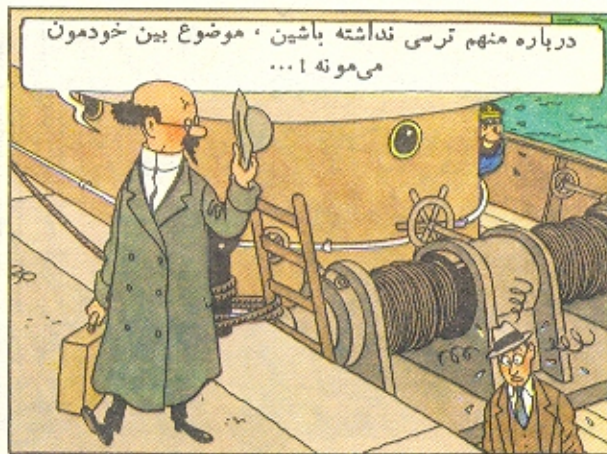


خوب آقای تورنسل درباره گنج چی میگه
... آه ا بله ...



خوب کاپیتان ، مأموریت ما هم تموم شده ،
ما کسیم پر تده فهمیده بود که ما تو کشتی
هستیم و جرئت نکرد کاری صورت بده ...

بدون شك همینطوره ، حالا
میرین خونه ها تون ؟

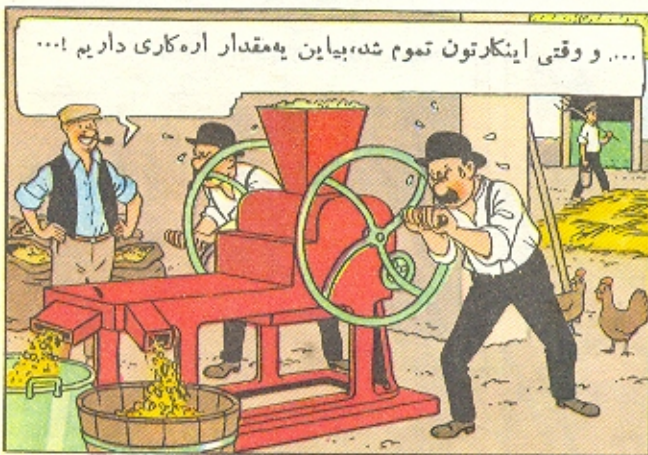


در باره منم ترسی نداشته باشین ، موضوع بین خودمون
می مونه ...



ولی من سردر نمیارم ،
آقای تورنسل ...

البته ... اما باور کنید
بهتره در اینباره با
هیچکس صحبتی نکنین



... و وقتی اینکارتون تموم شد ، بیا این به مقدار اده کاری داریم ! ...



دیگه از تلمبه زدن خلاص
شدیم ! ... کار کردن در مزرعه
بمرا تیب بهتره !

از اونم بالاتر ، از تلمبه زدن
خلاص شدیم !



نه به خورده خسته هستیم . مسافرت
خیلی خسته کننده بود ، مخصوصاً قسمت
تلمبه زدنش ... حالا خیال داریم بریم
مزرعه یکی از رفقا کمی استراحت
کنیم ...

خوش بگذره !



نه ، نقشه ای که تو سند و قچه بوده ! یادت
نیست ؟ ... سعی کردم با چسباندن قطعه های
مختلف ، متن اصلی رو پیدا کنم ، بعضی قسمت هاش
قابل خونندن نبود . بعضی دیگه هم ، مثل این
یکی تا حدی قابل خونندنه ...



خوبم مرسی ، شما چطورین ؟
اومدم نقشه رو بشما بدم ...

نقشه ؟ کدوم نقشه ؟ ...



سلام دوست عزیز

سلام آقای تورنسل ،
چطور شد بهاد ما افتادی ؟



چند روز بعد ...



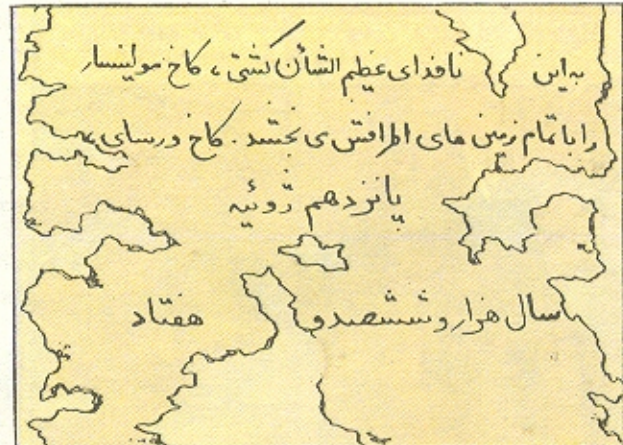
زود بریم خونه کاپیتان ! ...



فکر میکنم کاپیتان علاقه مخصوصی به این نقشه
پیدا کنه ...

جانمی ، همینطوره !

لعنت بر شیطان! یعنی من خواب نمی بینم! کاخ مولینساره! مولینساره! اجدادی منه! فوق العاده است! ...



لویی، که تحت توجهات الهی به سلطنت رسیده است چون میخواهد خدمات فرانسوا، شوالیه دو هادوک عزیز و گرامی را جبران کند ... لعنت بر شیطان! ...



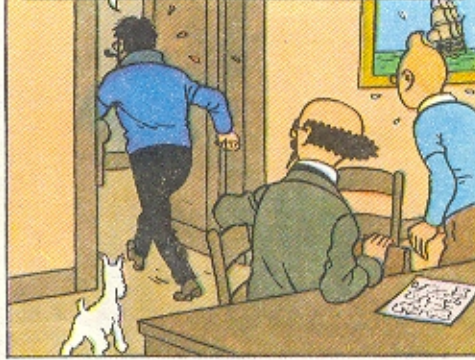
هان؟ نظر تو چیه؟ ...



بیا، بگیر بخونش ...



اما بدبختی اینده که ... حالا نشونتون میدم ...



درسته پول لازم داره

افسوس! اگه این گنج بدمصبرو پیدا می کردیم قضیه حل بود



نظر من چیه؟ خوب کاپیتان خیلی ساده است، قصر اجدادی تو رو دارن می فروشن، باید خودت بخریش!

بخرمش؟ خوب باچی؟



قطعه عظیم شهر، مسافری که به سهر ورت ...

املاک و مستغلات

حراج اجباری قصر مولینساره توسط آقای استاس و کیل دعاوی در روز نهم اوت ساعت ۱۵ انجام می پذیرد دفتر وکالت ش. استاس

بخرمش؟ پس این چی؟ پول چی؟ تو پول داری؟ ...

آه بله پول! چیز مهمی نیست!



کاپیتان، قصر مولینساره رو دارن می فروشن! بخون! باید بخریش! راستی!



اجازه می دین به نگاهی بنذارم؟ ...

بفرما این ...

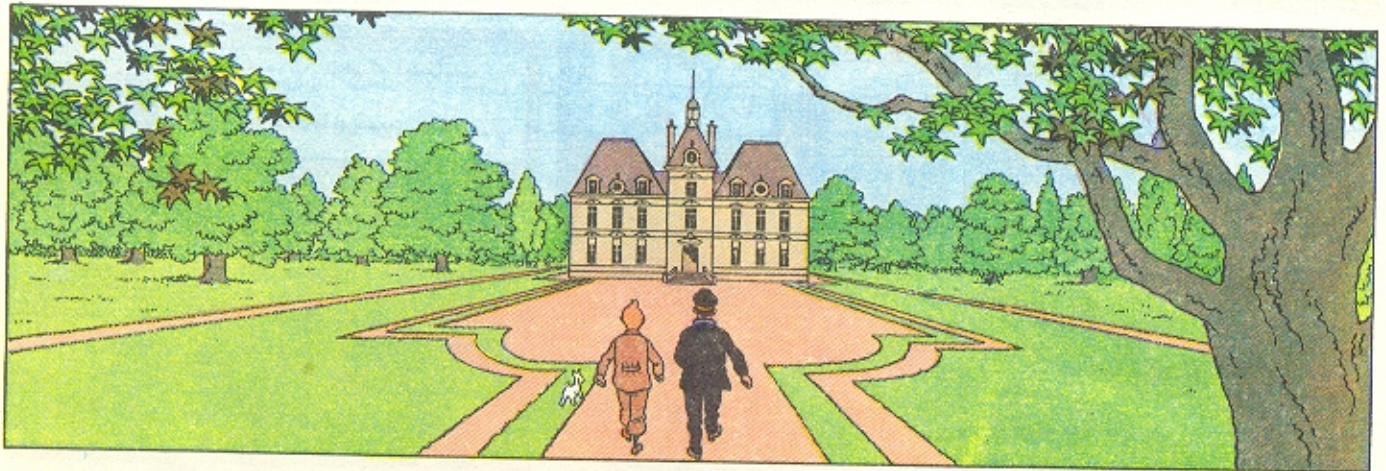




بله دولت زیردرباری کوچک منوبه قیمت خیلی خوبی خریدنه . به همت شما بود که تونستم اونو آزمایش کنم و تقاضش رو بر طرف کنم . حالا نوبت منه که واستون خدمتی انجام بدم . بریم قصر تورو بخرم .



نه هیچ اهمیتی نداره ! من پول دارم !
تو... تو پول داری ؟ خوب خوش بحالت ! من هیچی ندارم ...!



ازین اطاق بهت تلفن کرده بودم... فوق العاده است !



عالیه...
صبر کن ، هنوز همه جا شو ندیدی...



ماجرای ما پایان خوشی داشت!...
گرچه گنج رو پیدا نکردیم، اما تو لاقل قصر اجدادیترو به چنگ آوردی...!



این قصر واقعاً شاهکاره ، اقرار کن که جد من سلیقه خوبی داشته ! راستی اون زیرزمینی که ازش حرف می زدی کجاست ؟...
بیا، الان نشونت میدم ...

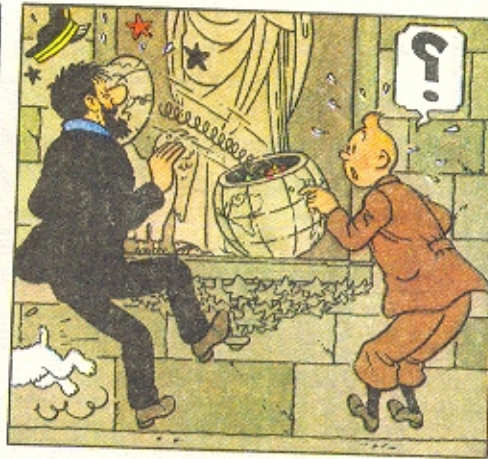


نه ... چیزی نبود... خیال کردم صدای پا بگوش میاد...
آه !



هیس !





این ، این همون نقطه ایه که روی نقشه علامت گذاری شده بود ، همان جزیره ای که توش بودیم ... عجیبه جزیره داره فرو می ره !!! ...



عالیه! ... فوق الماده است! ... پس واقعاً سوالیه دوهادوک کنج رو باخودش آورده بود... ماروبکو تا کجای نیاش رفته بودیم ... تا اون سر دنیا رفتیم اما کنج همینجا دم دست ما بود!



بالاخره پیداش کردیم! ... پیداش کردیم! کنج راکام سرخ پوست رو پیدا کردیم! ... نگاه کن! ... نگاه کن! ...



کنج! ... کنج! ... اینم کنج راکام سرخ پوست! ...



اسلحه وردار بریم پشت ستون تا قایم بشیم ...
باشه بریم ..



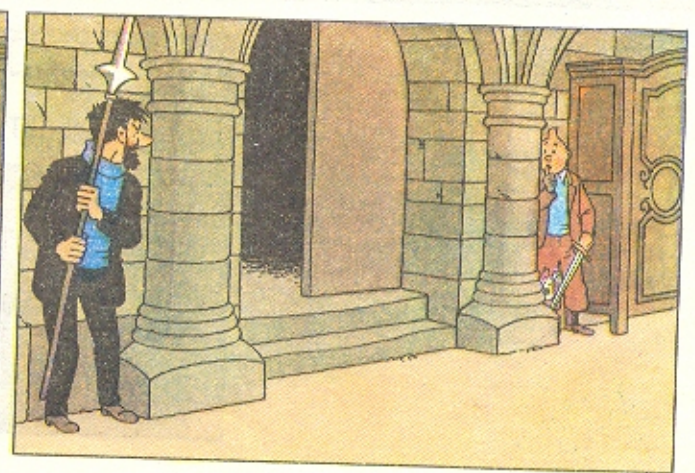
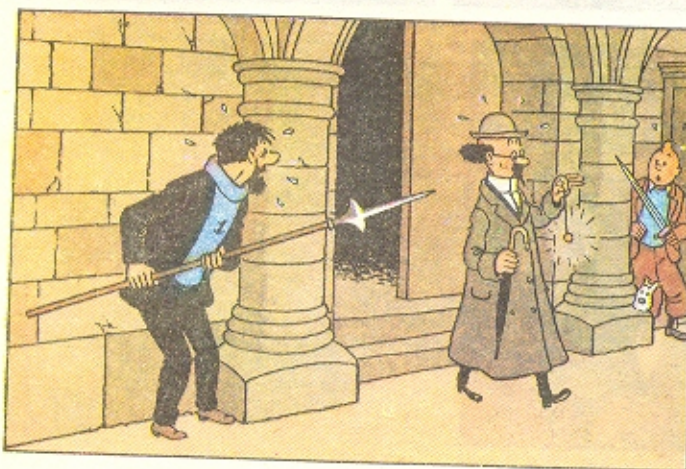
کوش کن ... صدای پا داره نزدیک میشه! یکی داره میاد اینطرف ...



هیس! شنیدی؟! ... آره ...



لعنت بر شیطان ، خوب نگاهشون کن! مرورید! ... زمره! ... یا قوت! ... چه جواهراتی! ...



کاپیتان هادوک
 در کمال احترام از جناب عالی دعوت مینماید از
 موزه دریائی
 که به یادبود
 کشتی اسب شاخدار
 دائر شده است بازدید فرمائید .
 قصر مولینسار



خوب دوستان گرامی حالا چی می‌کنن؟ ...
 نگفتم که جوچه رو آخر پائیز می‌شمارن؟

همونظوری بود که همیشه
 می‌گفتم ، در مغرب ا



نه ، لعنت بر شیطان ! ... جوچه رو آخر پائیز
 می‌شمارن ! ... آخر پائیز می‌شمارن ! ...

بی شک همینطوره ...



متشکرم . اما من فقط می‌گفتم که
 ماجرای ما به خوبی و خوشی تموم میشه!

نه ممنونما بین دوغذا چیزی
 نمی‌خورم ، هرگز ! ...

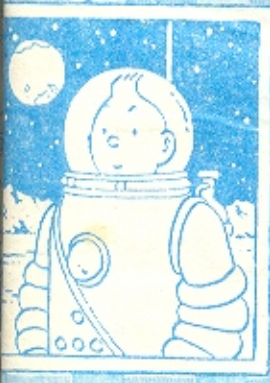
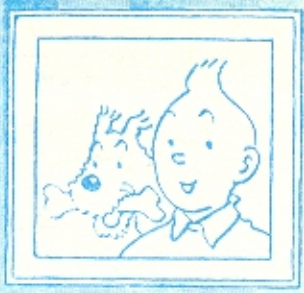


البته البته ، اما من گفتم جوچه رو
 آخر پائیز می‌شمارن ! ...

آه بله سالن دریایی است ؟
 واقماً عالیه ! ...



... واقماً این ضرب المثل ایندفعه مصداق
 پیدا کرده : جوچه رو آخر پائیز می‌شمارن



دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای
مصور رنگی، شرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن در سرزمین طلای سیاه
ماجرای «تورنسل»
انبار ذغال سنگ
تن تن در ایت
جواهرات «کاستافیور»
گنجهای «راکم»
ستاره اسرارآمیز
تن تن در آمریکا

جزیره سیاه
هدف کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسب شاختدار
تن تن در کنگو
سیگارهای فرعون
گل آبی
گوش کنده شده
عصای اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلایی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه ها، مجموعه ای
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

